

## چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم و چگونه می‌توانیم واقعا انقلاب کنیم؟

سخنرانی باب آواکیان . تابستان ۲۰۱۸ (۱۳۹۷)

مترجم: برهان عظیمی<sup>۱</sup> - تیر ۱۳۹۹

این سخنرانی مفصلاً و عمیق‌تر آنچه را قبلاً در چگونه می‌توانیم پیروز شویم، چگونه می‌توانیم واقعا انقلاب کنیم (بیانیه‌ای از حزب کمونیست انقلابی)، که یک دستورالعمل بسیار اساسی را ارائه می‌دهد و باید همه آن‌هایی که آرزوی به‌وجود آوردن جهانی فاقد از دهشت‌هایی که توده‌های بشریت به‌طور مداوم در معرض آن قرار دارند، بدان عمل کنند، توضیح خواهد داد. در این راستا، در صحبت‌م درباره آنکه "ما" چه باید بکنیم تنها درباره افراد خودمان (اعضا و هواداران جدی حزب-م) صحبت نمی‌کنم که همین حالا هم آنرا (بیانیه-م) ملکه ذهن خویش کرده‌اند (به چنگ گرفته‌اند) و به آن عمل می‌کنند، بلکه همه‌ی آن‌ها که لازم است بخشی از این انقلاب شوند مخاطبم هستند.

این صحبت شامل دو بخش است. ۱- تنها یک انقلاب واقعی می‌تواند تغییر بنیادینی را که مورد نیاز است ایجاد کند. و ۲- ما چگونه می‌توانیم واقعا انقلاب کنیم؟ پس بیایید به آن بپردازیم.

\*\*\*\*\*

### یک) تنها یک انقلاب واقعی می‌تواند تغییر بنیادینی را که مورد نیاز است ایجاد کند.

در ۲۰۱۲ در نوشته انقلاب، نه چیزی کمتر من درباره قتل هولناک ریمارلی گراهام (Ramarley Graham) نوشتم که در آن سال در خانه خودش مورد اصابت گلوله پلیس نیویورک قرار گرفت. او تنها ۱۸ ساله بود. آیا واقعا لازم است به شما بگویم از چه نژادی بود؟ مادرش مدام می‌گفت: "این قتل‌ها باید متوقف شود". و پدرش بارها و بارها تکرار کرد: "چرا پسر را کشتند؟" چرا پسر را کشتند؟ «پلیس نیویورک بعد با سروصدای زیاد به حمایت از آن خوکی که ریمارلی گراهام را بی‌رحمانه کشته بود بلند شدند، به طرزی شرم‌آور خانواده ریمارلی گراهام و نزدیکانش را سرزنش کردند، تا یک‌بار دیگر این حقیقت زشت را نشان می‌دهد که: به روشی که این کشور ساخته شده است، و برای قدرتی که در این کشور وجود دارد،

<sup>۱</sup> - توضیح مترجم: این تنها ترجمه بخش اول تحت عنوان "چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟" است. ترجمه فارسی بخش دوم تحت عنوان "چگونه می‌توانیم واقعا انقلاب کنیم" این سخنرانی در دست تهیه است و به‌زودی منتشر می‌شود.

**انسانیت مردم سیاه‌پوست هرگز ارزشی نداشته است**— آنها هرگز به‌عنوان انسان ارزش نداشته‌اند، بلکه تنها به‌عنوان اشیایی که باید استثمار شوند، مورد ستم دائمی قرار داد و سرکوبشان کرد، انگاشته شده‌اند. شش سال بعد و با قتل‌های بی‌رحمانه پلیس که بی‌وقفه و سیستماتیک (سامانمند) ادامه یافته‌اند، من دوباره آنچه که قبلاً گفتم می‌گویم: **چند بار دیگر** این باید رخ دهد؟ چند بار دیگر باید اشک‌ها، فریادهای خشم و درد از قلب زخم‌خورده مردم بیرون بریزد؟ چند بار دیگر وقتی یکی نمونه دیگر از این قتل‌های هولناک توسط پلیس انجام بشود بایستی کلماتی را بشنویم که نفت بر زخم‌های سوزان می‌ریزد: "قتل قابل توجیه، استفاده موجه از زور" توسط پلیس. **چند نفر دیگر؟!!**

ریمارلی گراهام... نیکولاس هیوارد جونپور، تمپر رایس... اریک گارنر... داریس پاینه... اسکار گرت... مانوئل دیاز... لکوان مک دانلد... آیه‌نا استنلی جونز... سندرا بلند... لری دیویس... مایکل براون... فردی گری... موریس گرتون... هریث اوگاستوس... این لیست طولانی و ادامه‌دار است... و ادامه دارد... **هزاران و هزاران نفر**، به‌ویژه از سیاه‌پوستان و لاتین‌تبارها و بومی‌های آمریکا.

**اگر این تنها چیز ناجور این سیستم بود، باز هم دلیل کافی بیش از اندازه‌ای برای محو کردن آن از روی زمین است!**

ولی این تنها بخشی از جنایت‌های غیرقابل‌تحملی است که این سیستم دائماً مرتکب می‌شود و منجر به زجر و عذاب غیرضروری فراوان برای توده‌های بشریت می‌گردد. پس بیایید برگردیم به این سؤال که «چرا» این‌طور است و چه باید کرد که واقعا همه این درنده‌خوپی‌ها متوقف شوند.

**چرا** سیاه‌پوستان، لاتین‌تبارها و بومیان آمریکا در معرض آزار و اذیت نسل‌زدایانه، زندانی شدن دسته‌جمعی، و خشونت و قتل پلیس هستند؟

**چرا** تحقیر پدرسالارانه، انسان‌زدایی و انقیاد (مطیع‌سازی) همه‌ی زنان در همه جا، ستمگری بر اساس جنسیت و گرایش جنسی، وجود دارد؟

**چرا** جنگ‌های امپراتوری، ارتش‌های اشغالگر و جنایت علیه بشریت وجود دارد؟

**چرا** **پلیدانگاری (خبیث‌سازی)**، جرم‌انگاری (مجرم‌سازی)، اخراج مهاجران و نظامی کردن مرزها وجود دارد؟

**چرا** محیط‌زیست سیاره‌ی ما در حال نابود شدن است؟

این‌ها مواردی است که ما "۵ توقف" می‌نامیم، تضادهای عمیق و مشخص این سیستم را با همه ویرانی‌ها و درد و رنجی که آنها بوجود می‌آورند، عمیقاً نشان می‌دهند؛ که باید با قاطعیت و با عزم واقعی برای **متوقف ساختن آنها** به طریق قدرتمندی مورد اعتراض و مقاومت قرار گیرند، اما تنها با نابود کردن خود این سیستم است که سرانجام اینها می‌توانند خاتمه یابند.

**چرا** در کنار همه‌ی این‌ها، ما در جهانی زندگی می‌کنیم که بخش زیادی از انسان‌ها در فقر شدید زندگی می‌کنند، با ۲,۳ میلیارد انسان که حتی توالت‌های اولیه و مستراح‌های عمومی ندارند و شمار کلانی از بیماری‌های قابل‌پیشگیری زجر می‌کشند، با میلیون‌ها کودک که **هرسال** از این بیماری‌ها و گرسنگی می‌میرند، در حالیکه ۱۵۰ میلیون کودک در دنیا مجبور به انجام کارهای استثمارگرانه وحشیانه در صنعت کار کودکی هستند، و کل اقتصاد جهانی بر یک شبکه پهناور کارخانه‌های عرق‌ریزان تولیدی لباس با دستمزد بسیار پایین تکیه دارد که زنان بسیاری را به کار می‌گیرند که به‌طور منظم در معرض آزار و اذیت جنسی هستند، جهانی ۶۵ میلیون پناهنده به خاطر جنگ، فقر، آزار و اذیت و تأثیرات گرمایش زمین آواره شده‌اند؟

**چرا** این وضعیت بشریت است؟

**یک دلیل اساسی وجود دارد: سرشت بنیادین سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسمی که در آن**

**زندگی می‌کنیم، به خاطر این سرشتش، به‌طور مداوم مرتکب دهشت‌های پایان‌ناپذیر می‌شود. و،**

به تعبیری اساسی، ما دو انتخاب داریم: یا با همه این‌ها زندگی کنیم-و نسل‌های آینده را محکوم به همان

زندگی یا بدتر از آن کنیم، اگر اصلاً آینده داشته باشند- **یا انقلاب کنیم!**

اما مبنای علمی برای گفتن اینکه این سیستم منشأ همه این‌هاست، که در درون این سیستم تعبیه شده است، چیست، و بنابراین چرا امکان اینکه با اصلاح این سیستم بتوان از شر این دهشت‌ها خلاص شد وجود ندارد و در عوض باید سرنگون شود؟ بیایید به آن "۵ توقف" برگردیم.

**ستم بر سیاه‌پوستان و مردم رنگین‌پوست دیگر**

این سیستم و این کشور بر پایه نسل‌کشی و برده‌داری پایه‌گذاری (تاسیس) شد. از ابتدا، آمریکایی‌های-آفریقا تبار و بومیان آمریکا به عنوان "منفورها" برخورد می‌شدند، گروهی کم‌تر از انسان که درخور حقوق و فرصت‌های مشابه با اروپایی‌های مهاجر و مستقر در این کشور نیستند رفتار شده است. برتری‌طلبی نژادی سفید در شالوده‌ها و هر نهاد این کشور تنیده شد. اتحاد "ایالات متحده" آمریکا با سازشی (مصالحه‌ای) که در قانون اساسی مؤسس نوشته شده بود که برده‌داری را نهادینه کرد، انجام شد؛ و در طول نسل‌های متعدد، کار بردگان بخش بزرگی از ثروت این کشور را تولید کرد. همان‌طور که من در

"مبانی "۱/۱" گفته‌ام: "بدون برده‌داری، ایالات متحده‌ای که ما امروز می‌شناسیم به وجود

نمی‌آمد. این یک حقیقت ساده و پایه‌ای است." و بعدها وقتی که دیگر مهار کشمکش‌هایی که تا حدی از طریق "سازش" اولیه بدست آمده بودند ممکن نبود، جنگ داخلی بین ایالت‌های جنوبی برده‌دار و ایالت‌های شمالی که به‌طور روزافزونی بر پایه استثمار کار مزدی توسط سرمایه‌داران مبتنی بودند، رخ داد. اما کمی بعد از پایان این جنگ داخلی یک مصالحه (سازش) دیگر مهندسی شد که تداوم "مصالحه‌ی" اولیه اصلی تحت شرایط جدید بود: این کشور با استناد به تأکید مجدد تقویت و نیرو بخشیدن به برتری نژادی سفیدپوستان بر نژادهای دیگر، دوباره بهم پیوست و (متحدشد)- در حالیکه انبوه مردم سیاه‌پوست که هنوز هم اکثرشان در جنوب زندگی می‌کردند، در جنوب تحت سلطه و تهدیدوارعاب به موقعیت "شهروند درجه دو" تنزل یافتند، که در شرایط نزدیک به برده‌داری (و گاهی اوقات دقیقاً هنوز همان برده‌داری) توسط مزارع سفیدپوستان و سایر صاحبان املاک استثمار می‌شدند؛ و سرزمین و نحوه زندگی مردمان بومی از طریق تسخیر مسلحانه دزدیده شد و از طریق کشتار، محصور شدن در رزرویشن‌ها و حذف عمدی فرهنگ‌شان (از میان برداشتن و ساقط کردن فرهنگ‌شان-م) نابود شدند و کماکان بومیان آمریکا در معرض فقر، ظلم و سرکوب هستند.

تحت برده‌داری گشت‌ها و میلیشای مسلح که توسط برده‌داران سازمان‌یافته بودند، برده‌هایی که شورش می‌کردند و یا صرفاً تلاش می‌کردند فرار کنند، شکار می‌کردند و در کل توده‌های سیاه را تهدیدوارعاب می‌نمودند. بعد از برده‌داری با قوانین جداسازی «جیم کرو»<sup>۱</sup>، این دارودسته کوکلاس کلن دست در دست کلانترهای محلی بودند که این نقش را بازی می‌کردند. امروز در شرایطی که انبوهی از مردم سیاه محصور

۱- جیم کرو قوانینی بود که در سطح ایالت‌های محلی اجرا می‌شد و تفکیک نژادی را در جنوب آمریکا اعمال می‌کردند. این قوانین در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به تصویب رسیده بود که قانون‌گذاران سفیدپوست تحت سلطه دموکرات‌ها برای از بین بردن حق رأی دادن و حذف امتیازهای سیاسی و اقتصادی حاصل دسترنج سیاه‌پوستان که در زمان بازسازی بعد از جنگ داخلی به اجرا گذاشته شد. قوانین جیم کرو تا سال ۱۹۶۵ اجرا شد. قوانین جیم کرو عملاً تفکیک نژادی را در کلیه تسهیلات عمومی در ایالت‌های ایالات جنوبی کنفدراسیون طرفدار بردگی سابق آمریکا و سایر ایالت از دهه ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ آغاز کرد. قوانین جیم کرو در سال ۱۸۹۶ در پرونده‌های پلیسی علیه فرگوسن تأیید شد، که در آن دادگاه عالی آمریکا حکم حقوقی "جدا اما برابر" خود را درباره استفاده از تسهیلات عمومی برای آمریکایی‌های سیاه‌پوست تأسیس کرد. علاوه بر این، آموزش عمومی از زمان تأسیس آمریکا در بیشتر مناطق جنوبی پس از جنگ داخلی (۶۵-۱۸۶۱) اساساً سفیدپوستان و سیاه‌پوستان را از هم جدا شده کرده بود.

اصل قانونی تفکیک نژادی "جدا اما برابر" به تأسیسات و تسهیلات عمومی و حمل‌ونقل از جمله قطارهای بین‌شهری و اتوبوس‌ها گسترش یافت. این وضعیت آن‌قدر هولناک بود که سیاه‌پوستان باید با ماشینی که در آن رانندگی می‌کنند از خیابان‌ها داخل شهر، و یا جاده‌ها و بزرگراه‌هایی بین شهرها و ایالت‌ها که برایشان تعیین شده، عبور و مرور بکنند و حق استفاده از خیابان‌ها و بزرگراه‌هایی که توسط سفیدپوستان استفاده می‌شد را نداشتند! همه چیز تفکیک نژادی شده بود! تسهیلات برای آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار در مقایسه با تسهیلات برای آمریکایی‌های سفیدپوست از سطح پایین‌ترین برخوردار بود و بودجه ناچیزی به آن تعلق می‌گرفت. بعضی اوقات، هیچ امکاناتی برای آن‌ها وجود نداشت. به‌عنوان یک نهاد قانونی، جیم کرو برای سیاه‌پوستان ساکن جنوب، وضع نامساعدی در زمینه اقتصادی، آموزشی و اجتماعی را نهادینه کرد.

قوانین و مقررات قانون اساسی ایالتی جیم کرو، تفکیک نژادی مدارس دولتی، اماکن عمومی و حمل‌ونقل عمومی و تفکیک نژادی سرویس‌های بهداشتی، رستوران‌ها و مخزن‌های آب نوشیدنی برای سفیدپوستان و سیاه‌پوستان را مقرر کرده بود. ارتش آمریکا قبلاً تفکیک نژادی را مقرر کرده بود. رئیس‌جمهور وودرو ویلسون (Woodrow Wilson) که از حزب دموکرات بود، تفکیک محل‌های کار فدرال را در سال ۱۹۱۳ (اولین سال ریاست جمهوری‌اش) قانونی کرد. -توضیح مترجم. منبع ویکی‌پدیا

در گتوهای درون‌شهری هستند، نقشی را که در گذشته گشت‌های مسلح پاسدار برده<sup>۳</sup> و بعدها کوکلاس کلن و کلانترهای محلی ایفا می‌کردند، حالا توسط پلیس تا به دندان مسلح در شهر ایفا می‌شود. این بخش بزرگی از نقش کلی پلیس است. همان‌طور که در «مبانی ۱/۲۴» گفته‌ام:

"...نقش پلیس خدمت به و حفاظت از مردم نیست. نقش آن خدمت به و حفاظت از سیستمی است که بر مردم حکمرانی می‌کند. تا روابط استثمار و ستم، شرایط فقر، فلاکت و له‌ولورده و تحقیر کردن انسان‌ها را که این سیستم به مردم تحمیل می‌کند و مصمم است مردم را در چنان وضعیتی نگه دارد، اعمال کند. قانون و نظم که پلیس با آن همه وحشیگری و قتل آنها مجریش هست، قانون و نظم است که همه این ستم و جنون را تحمیل می‌کند."

در روزهای برده‌داری و بعدها در دوره جداسازی «جیم کرو» بعد از جنگ داخلی، ستمگران وحشیانه سیاه‌پوستان را استثمار و تهدیدوارعاب می‌کردند و بی‌رحمانه برده‌هایی را که احساس می‌کردند تهدیدی هستند یا «سر جای خود نمی‌نشینند» می‌کشتند. اما آن‌ها بخش زیادی از جمعیت سیاه را نکشتند یا به حبس‌های توده‌ای نینداختند چراکه کار آن سیاهان ستون فقرات و منبع حیاتی سود برای مزارع کشت پنبه و اقتصاد جنوب و کل کشور بود. امروز جمعیت زیادی از سیاهان در داخل شهرها متمرکز شده‌اند (زندگی می‌کنند) و در حالی که بسیاری از کارخانه‌ها و سایر مؤسسات سرمایه‌داری از مراکز شهری رفته‌اند، پلیس هزاران سیاه‌پوست را در چند دهه کشته است و با اعمال خشونت نقش کلیدی را در نگه داشتن توده‌های سیاه در شرایطی دارند که سیستم حاکم هر گونه آینده‌شایسته‌ای را از آنان، به‌ویژه جوانان، ربوده است، و همدیگر را در شمار هزاران نفر می‌کشند (از طریق پیوستن به باندهای پخش مواد مخدر و قرق کردن محلات پخش مواد مخدر-م) و میلیون‌ها نفرشان یا در زندان یا به نوعی دیگر تحت کنترل به اصطلاح "سیستم عدالتی"<sup>۴</sup> هستند.

از آنجاکه برتری‌جویی نژادی سفید، بخشی تعیین‌کننده از این کشور است، این تنها آمریکایی‌های آفریقا تبار و بومیان آمریکایی نیستند که تحت ستم این برتری‌جویی هستند، بلکه به‌طور عام، مردمان رنگین‌پوست آماج تبعیض، تحقیر و سبعت هستند، و این امر امروزه به‌طور حاد شامل آن‌هایی می‌شود که

<sup>۳</sup> - The slave patrols - "نگهبانان بردگان" گشت‌های پاسداری از برده یا پاسداران برده نام گشت زدن‌های گروه‌هایی از مردان سفیدپوست مسلح اجیر شده بود که "نظم و انضباط" برده‌داری را بر برده‌های سیاه در ایالت‌های جنوبی در قبل از جنگ داخلی آمریکا در قرن ۱۸ و در ایالت‌های جنوبی تحمیل می‌کردند. به آن‌ها از طرف برده‌داران حقوق پرداخت می‌شد تا در صورت فرار برده‌ها آن‌ها را دستگیر کرده و به مزارع برده‌داری که "تعلق" داشتند برگردانند، از جمله وظایف تعیین‌شده از طرف برده‌داران برای این گروه‌های مسلح مردان سفیدپوست این بود که در زمان قیام برده‌ها آن‌ها را به طرز بی‌رحمانه‌ای قتل‌عام کنند. تشکیلی که به‌عنوان یکی از نخستین تلاش‌ها برای راه‌اندازی کلانتری محل و اداره پلیس در آمریکا است. - توضیح مترجم

<sup>۴</sup> - آنچه در سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی "دادگستری" کیفری یا "عدالت" کیفری نام‌گذاری شده است، پیشبرد "عدالت" طبقه حاکم بورژوازی (دیکتاتوری بورژوازی) علیه انبوه بشریت تحت استثمار و ستم‌کش است که محکوم‌اند تحت قوانین طبقه حاکم بورژوازی و سیستم جهانی حاکمشان (سرمایه‌داری-امپریالیستی) زندگی کنند و بدون اعتراض و مقاومت تا آخر عمر تن به انقیاد دهند در غیر این صورت و به اصطلاح "مرتکب" جرم شده‌اند. این سیستم دادرسی کیفری مجموعه‌ای از سازمان‌ها و نهادهای عرض و طویل دولتی است که منافع کل سیستم را حفظ می‌کند. نهادهای اصلی سیستم "دادرسی" کیفری عبارت‌اند از پلیس، دادستان‌ها و وکلای مدافع، دادگاه‌ها و زندان‌ها هستند. همان‌گونه که مارکس به‌درستی گفت: "برای استثمارشوندگان و ستم‌کشان حقی بالاتر از آنچه توسط سوخت‌وساز و نیروی محرکه سیستم اقتصادی، سیاسی و قضایی سرمایه‌داری تعیین گشته است وجود ندارد." - توضیح مترجم

ریشه‌هایشان در مکزیک، السالوادور و سایر بخش‌های آمریکای مرکزی و کاراییب که شدیداً گرفتار شبکه‌ای از سلطه و استثمار امپریالیست‌های ایالات متحده آمریکا هستند و از این رو غارت و ویرانی آن کشورها بسیاری را ناگزیر به مهاجرت به خود ایالات متحده کرده است.

برتری جویی نژادی سفیدپوست علیه نژادهای دیگر و سرمایه‌داری در طول توسعه این کشور تا همین امروز کاملاً درهم تنیده و محکم "به هم دوخته" شده‌اند؛ کوشش برای متوقف کردن واقعی برتری جویی نژادی سفیدپوست در عین حفظ سیستم سرمایه‌داری، کل بافت این کشور را در هم می‌ریزد.

**برتری جویی نژادی سفید علیه نژادهای دیگر و سرمایه‌داری آنچنان درهم تنیده‌اند که: فائق آمدن بر و نهایتاً محو کردن یکی بدون از بین بردن دیگری، ممکن نیست.**

## ستم بر زنان و روابط جنسیتی ستمگرانه

نه تنها سفیدسالاری (برتری نژادی سفیدپوستان بر دیگر نژادها-م) کاملاً با توسعه سرمایه‌داری در این کشور درهم تنیده و محکم "به هم بافته شده است"، بلکه مردسالاری (برتری مرد بر زن-م) نیز با کل تکامل تاریخی تمایز بین استثمارگران و استثمارشوندگان، ستمگران و ستم‌کشان، در سراسر دنیا محکم "به هم دوخته شده است"، از جمله سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی که امروزه بر دنیا حاکم است. هزاران سال پیش جوامع بشری به گونه‌ای توسعه یافتند که ابزار تولید (زمین، حیوانات اهلی شده، ابزارها و غیره) دیگر منبع مشترک مردم نبودند بلکه در عوض مالکیت خصوصی شدند و با "تقسیم نیروی کار" که در نتیجه آن زنان مسئول پرورش کودکان شوند و مردان بر مالکیت ابزار تولید تسلط یافتند و می‌خواهند که این (مالکیت خصوصی‌شان-م) را به وراثت مذکر خود (و نه شخص دیگری) منتقل کنند؛ این امر منجر به تسلط خانواده پدرسالار شد که در آن مرد بر زن یا زنانش و نیز بر کودکانش قدرت داشته و در کل زنان در جامعه تابع مردان با اتکا به اعمال همه خشونت و وحشیگری، اعم از بدنی و ذهنی برای اجرای این (انقیاد زنان-م) باشند و استفاده از آن برای اجرای این و کل ایدئولوژی و فرهنگ برتری مردان و سوء رفتار مردان (یعنی، زنان را صرفاً به عنوان موجوداتی کمتر از انسان و نفرت‌انگیز که وظیفه اصلی‌شان خدمت به مردان است در نظر گرفتن) که این نابرابری و ستم را عقلانی و تقویت کرده است. این ستم پدرسالارانه همچنین با سرکوب و مجازات روابط دیگر میان مردم هم، از جمله روابط عاشقانه‌ای که در تضاد با جنسیتی «سنتی» هست و آنرا به چالش می‌کشد، همراه بوده است.

مبارزه جدی علیه این ستم هولناک و همه مظاهر آن حیاتی است، اما در نهایت برای از بین بردن و فرا رفتن از همه این‌ها نه فقط در کل جامعه و نه تنها در یک کشور بلکه برای همه بشریت، ضروری است که مالکیت خصوصی بر ابزار تولید محو شود و تبدیل آن‌ها به املاک مشترک مردم به کلی، و خانواده سنتی مردسالار با روابط میان مردم، از جمله روابط صمیمی عاشقانه (بین دو نفر-م) که مردم آزادانه وارد آن شده‌اند، جایگزین آن شود و از همه‌ی بقایای ستم رها شده است. البته این تحت سرمایه‌داری غیرممکن است. تنها از طریق انقلاب که این سیستم را سرنگون کند و ریشه‌کن کردن همه روابط استثمار

و ستمی را که در این سیستم تجسم یافته‌اند ممکن خواهد شد که سرانجام به تمایز بنیادینی که در آن نیمی از بشریت به انقیاد و تحت تسلط نیمی دیگر قرار گرفته است و نیز به همه سببیت و عذاب که با آن مرتبط است، پایان داد. به همین دلیل است که هدف (همان‌گونه که در قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی آمده است) در جامعه سوسیالیستی نوین که با سرنگونی سرمایه‌داری به وجود خواهد آمد، باید چیره شدن بر (محو-م): «کلیه "زنجیرهای سنتی" که در کارکردها (آیین رسمی تعیین شده-م) و تمایزات جنسیتی تجسم یافته‌اند، و کلیه روابط ستمگرانه‌ای که با آن مرتبط است، در هر حوزه‌ای از اجتماع، و توانمند کردن کامل زنان به اندازه مردان تا در هر عرصه از مبارزه برای دگرگون کردن جامعه و جهان مشارکت کرده و نقش ایفا کنند، تا همه روابط استثمار و ستم را ریشه کن و محو کرده و بشریت را در کل رها کنند.

### جنگ‌های امپراتوری، ارتش‌های اشغالگر و جنایت علیه بشریت

یورش و سایر اشکال نزاع خشونت‌آمیز بین اقوام متفاوت را می‌توان از دیرباز در جوامع اولیه نیز یافت، اما ظهور تقسیمات طبقاتی جوامع و تمدن‌ها بر اساس تسخیر، برده‌داری و اشکال دیگر استثمار و ستم، طی قرون متمادی منجر به جنگ‌هایی که باعث مرگ و ویرانی در مقیاس گسترده شده است. این امر به‌ویژه در شرایط صورت گرفته است که تولید و مبادله کالاها (کالاهایی که برای تبادل تولید می‌شود و نه برای استفاده مستقیم توسط کسانی که آن‌ها را تولید می‌کنند) در ابعادی عظیم توسعه یافت و وسایل حمل‌ونقلی تکامل یافتند که امکان مبادله کالاها فراهم کرد و در جست‌وجوی فعالانه بازارهایی برای مبادله کالاها را در یک قلمرو بزرگ که به‌طور فزاینده در حال گسترش بود، به وجود می‌آوردند. از آن زمان جنگ‌ها برای فتح بازارها و مسیرهای تجاری و همچنین منابع مواد خام و برده کردن و تحت استثمار درآوردن مردم فتح‌شده، با اتکا به مبارزه خشونت‌آمیز و استفاده از سلاح‌ها بین نیروهای نظامی سازمان یافته مختلف، سازمان داده شده.

با توسعه سرمایه‌داری در طی چند قرن گذشته، تولید و مبادله کالایی به‌طور گسترده‌ای توسعه یافته است و تولید (و مبادله) به روش تعمیم یافته انجام شده و به پیش برده شود. (اگر به آن فکر کنید، تمام چیزهایی که استفاده می‌کنید و یا تقریباً همه‌ی آن‌ها، شما خودتان نمی‌سازید بلکه شما آن‌ها را با چیزی مبادله می‌کنید، مشخصاً پول می‌دهید تا آن‌ها را از منبع دیگری بخرید. و این همان چیزی است که مردم در سراسر جهان انجام می‌دهند. این چیزی است که سرمایه‌داری تعمیم داده و عمومی کرده است.) و سرمایه‌داری همه موارد را هرچه بیشتر به شکلی درهم‌تنیده، تحت سلطه خودش در داخل یک سیستم کلی جهانی به هم متصل کرده است. اما این سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی با تقسیمات (تمایزات-م) عمیق مشخص شده است: بین طبقات و گروه‌های مختلف مردم در هر کشور؛ بین تعداد کمی از کشورهای سرمایه‌داری-امپریالیستی و کشورهای که تحت سلطه این امپریالیست‌ها، به‌ویژه در جهان سوم (آمریکای لاتین، آفریقا، خاورمیانه و آسیا) هستند؛ و اختلافات بین خود کشورهای امپریالیستی که رقابتشان به میزان قابل توجهی حول مجادله‌شان برای کنترل مستعمرات و استثمار مردم در جهان سوم می‌چرخد. (و هنگامی که در دوره‌ای در قرن گذشته، برای مدتی کشورهای سوسیالیستی ابتدا در اتحاد

جماهیر شوروی و بعد در چین وجود داشتند، نزاعی بین قدرت‌های امپریالیستی و آن کشورهای سوسیالیستی وجود داشت که امپریالیست‌ها برای منزوی کردن، خفه و نابود کردن این کشورها کار می‌کردند). همه این‌ها، در قرن گذشته به دو جنگ جهانی منجر شد، که در آن ده‌ها میلیون انسان کشته شدند که شامل شمار عظیمی از غیرنظامیان بود. از زمان پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، تمایزاتی که در چارچوب کلی سلطه سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی دنیا را رقم زده است، موجب به راه افتادن جنگ‌های دائمی شده است: جنگ‌هایی که نیروهای امپریالیستی خشونت عظیمی علیه مردمی که برای رهایی از امپریالیسم در کشورهای جهان سوم، اعمال کردند-مانند جنگ در ویتنام، جایی که ایالات متحده آمریکا چندین میلیون ویتنامی را قتل عام کرد و بخش بزرگی از خاک آن کشور را با سلاح‌های شیمیایی مسموم کرد(جرائم و جنایت جنگی بی‌شماری علیه بشریت که امپریالیست‌های آمریکایی در همه نقاط دنیا ادامه داده است از جمله امروز در کشور خاورمیانه‌ای یمن، جایی که به خاطر بمباران و دیگر اقدامات عربستان سعودی و امارات متحده عربی از پشتیبانی، تجهیز تسلیحاتی و کمک‌رسانی ایالات متحده برخوردار هستند، یک میلیون انسان شامل تعداد زیادی کودک در حال رنج و زجر کشیدند و بسیاری از آن‌ها در اثر بیماری وحشتناک وبا می‌میرند و هشت میلیون مردم، بیش از یک چهارم جمعیت، در معرض گرسنگی هستند) وجود دارد. و جنگ‌هایی که بین ستامگران مختلف هست، از جمله جنگ‌هایی که قدرت‌های امپریالیستی با یکدیگر نه به‌طور مستقیم می‌جنگند بلکه از طریق "پراکسی‌ها"(گماشته‌هایشان- جنگ نیابتی، جنگ واسطه‌ای یا جنگ وکالتی وضعیتی است که در آن قدرت‌های درگیر به‌جای اینکه مستقیماً وارد جنگ با یکدیگر شوند با حمایت‌های مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی از دست‌نشانداگانشان در کشورها یا گروه‌های مسلح دیگری که با قدرت مقابل یا متحدین آن در جنگند، سعی در تضعیف آن قدرت یا فشار بر آن می‌نمایند- م)مانند جنگی که در چند سال گذشته سوریه را ویران کرده است، جایی که آمریکا و روسیه از گروه‌های متفاوتی حمایت کرده و آنان را مسلح و تجهیز کرده‌اند. درحالی‌که جنگ جهانی دیگری- که به‌ویژه با زرادخانه سلاح‌های هسته‌ای که در دست آمریکا و روسیه، چین و برخی از کشورهای دیگر هست، می‌تواند منجر به نابودی و مرگ در مقیاس گسترده شود و حتی می‌تواند سبب انقراض نژاد بشریت که تاکنون از وقوع آن(جنگ جهانی سوم-م) اجتناب شده است، شود- تا زمانی که سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی همچنان بر جهان تسلط یابد، و تقسیمات عمیقی که این(سیستم-م) در بردارد و تقویت می‌کند ادامه دارد، خطر وقوع جنگی به‌مراتب ویرانگرتر از هر آنچه قبلاً توسط بشر متحمل شده است وجود دارد.

فقط از طریق سرنگونی این سیستم، از جمله در بزرگ‌ترین مراکز قدرت‌ش در خود کشورهای امپریالیستی- سرنگونی به انجام رسیده(تحقق‌یافته- م) نیز باهدف جلوگیری از امپریالیست‌ها از شروع جنگ نابودکننده همه‌جانبه- فقط از این طریق می‌توانیم به سمت هدف محو تمایزات بین انسان‌ها که مظهر استثمار و ستم است و منجر به جنگ‌های خشونت‌بار می‌شود، پیشروی کنیم و سرانجام به آرزوهای بسیاری از افراد برای ایجاد جهانی بدون جنگ واقعیت بخشید.

**دیوسان کردن، مجرم‌سازی، اخراج مهاجرین و نظامی شدن مرزها**



مرزهای این کشور در ابتدا از طریق جنگ تأسیس شدند و مکرراً از طریق فتح مسلحانه زمین، به‌ویژه در جنگ علیه مردمان بومی و جنگ علیه مکزیک در اواسط قرن ۱۹ گسترش یافت. این جنگ باعث شد بیش از نیمی از قلمرو مکزیک تحت کنترل ایالات متحده آمریکا قرار گیرد؛ و از طرف ایالات متحده، با هدف گسترش برده‌داری و همچنین قلمرو خودش، جنگیده شد. از اواخر قرن ۱۹، امپراتوری ایالات متحده نه تنها از طریق تصرف کشورها (مانند فیلیپین، کوبا، پورتوریکو و گوام به‌عنوان مستعمره و یا نزدیک به مستعمره) به عنوان مستعمرات یا شبه مستعمرات گسترش یافته است، بلکه از طریق تهاجمات و سایر روش‌ها منصوب نمودن حاکمان وابسته و گوش‌به‌فرمان خود را در کشورهای مختلف انجام می‌شود. امروزه ایالات متحده، دارای نیروهای نظامی و مامورین «اطلاعاتی» است که در بیش از ۱۰۰ کشور دنیا در سراسر جهان مستقر شده است، و پشتیبانی نظامی و کمک‌های دیگر را به حکومت‌های ستمگر بی‌رحم که بخشی از امپراتوری آمریکا محسوب می‌شوند فراهم می‌کند. امپریالیسم ایالات متحده با تکیه بر ارتش و همچنین قدرت اقتصادی خود به عنوان ابزاری برای تهدید و مجبور کردن، نه تنها به تسلط سیاسی ادامه می‌دهد، بلکه به استثمار اقتصادی و غارتگری کشورها در سراسر جهان سوم ادامه می‌دهد. مجدداً، کشورهای آمریکای لاتین و به‌ویژه مکزیک، السالوادور و دیگر مناطق آمریکای مرکزی و کارائیب- که امپریالیست‌های ایالات متحده مغرورانه با تکبر و گردنکشی به عنوان "حیات خلوت" خود می‌دانند- اهداف ویژه اینها (کشورها-م) بوده‌اند. نه تنها ایالات متحده بارها و بارها حملات نظامی و کودتایی را برای سرنگونی دولت‌های آنجا انجام داد و از دیکتاتوری‌های قاتل با جوخه‌های مرگبار خونخوارشان برای ترساندن و ترور مردم حمایت می‌کند، بلکه "توافق نامه‌های اقتصادی" وضع کرده است که این کشورها را بیشتر نابود کرده و تهیدستی و فلاکت توده‌های مردم آنجا را شدت بخشیده است. (به عنوان مثال، برخلاف دروغ‌های گفته شده توسط دونالد ترامپ، نفتا [موافقت‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی - NAFTA] که تحت ریاست جمهوری بیل کلینتون ساخته و مهندسی شد، منجر به "فرب خوردن" (کلاه سر گذاشتن-م) آمریکا نشده است، اما در واقع منجر به نابودی تعداد زیادی از کشاورزان در مکزیک و افزایش تعداد مردم ناامید فقیر در آنجا شده است، که عامل اصلی در راندن (مهاجرت-م) افراد زیادی از مکزیک به ایالات متحده است. ترامپ فقط می‌خواهد همه اینها را حتی بدتر کند.)

به همه‌ی این دلایل، به همراه عوامل دیگری مانند گرم شدن کره زمین و مشایعت (همراهی) بحران کمبود آب در بسیاری از کشورها، امروز ده‌ها میلیون پناهنده در جهان وجود دارند که از کشورهایشان رانده شده و به دنبال پناهندگی یا به سادگی راهی برای زنده ماندن در ایالات متحده (و در کشورهای سرمایه داری اروپا) هستند و با توجه به همه اینها، اینکه دولت آمریکا و به‌ویژه رژیم ترامپ/پنس در مورد "حق کشورها برای تأمین امنیت مرزهای خود!" صحبت کند!- و در باره "ساختن یک دیوار" برای انجام این کار ("امنیت مرزها"-م) لاف و گزاف زند- چه رسد به اینکه انبوه مهاجران از کشوری مانند مکزیک را به عنوان متجاوز، فروشندگان مواد مخدر، و قاتلان محکوم کرده، و با وضع قوانین وحشیانه‌ای مانند جدا کردن کودکان، حتی فرزندان بسیار خردسال، از والدینشان که تلاش می‌کنند بدون مدارک مورد نیاز وارد ایالات متحده شوند، و حتی اگر آنها در جستجوی پناهندگی در آمریکا از ترس مجازات و خشونت (در کشور خودشان-م) باشند، اوج ریاکاری و بی‌رحمی است.

در اینجا مجدداً، در حالی که باید مبارزات مصمم و عظیم علیه این اقدامات غیرانسانی ایالات متحده (و سایر دولت‌های سرکوبگر) انجام شود، باید روشن باشد که تحت سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم برای وضعیت توده‌های مهاجران و پناهندگان هیچ راه حلی وجود ندارد. تنها راه حل در انقلاب برای سرنگونی این سیستم نهفته است - انقلابی که هدفش نه تنها محو ستم، استثمار، فقر و فلاکت در یک کشور است، بلکه با هدف بنیادین و اصلیش، محو کلیه این‌ها در سراسر جهان و از میان برداشتن همه مرزها و خطوط مجزاکننده‌ای که دیوارهایی میان بخش‌های مختلف بشریت، بنا می‌کند.

## نابودی سیاره توسط سرمایه‌داری-امپریالیستی

خود این واقعیت که گرمایش زمین یکی از اصلی‌ترین دلایلی است که چرا امروزه تعداد بیشتری از پناهنده (۶۵ میلیون) نسبت به هر زمان دیگری بعد از جنگ جهانی دوم وجود دارد، (و همین رشد روزافزون پناهندگی-م) یکی از شاخص‌های قدرتمند تشدید بحران اقلیمی است که با سرعت شتاب‌یافته روبه‌افزونی است. شواهد علمی بسیار قوی و نگران‌کننده است: این بحران اقلیمی یک خطر واقعی و رو به رشد برای تمدن انسانی است؛ و فعالیت‌های انسانی-به‌ویژه تولید و استفاده از نفت و سایر سوخت‌های فسیلی-یک عامل اصلی بروز این بحران شدت‌یابنده است. تسریع ذوب شدن یخ‌ها در قاره فوق‌العاده سرد قطب جنوب، از بین رفتن وسعت عظیم جنگل‌های بارانی، چپاول سایر قسمت‌های مهم زمین از جمله اقیانوس‌ها با پیامدهای وحشتناک برای گونه‌های گیاهی و حیواناتی که برای موجودیت بشر نیز حیاتی هستند. همه این‌ها تا زمانی که جامعه بشری تحت تسلط سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی است می‌تواند ادامه یابد و حتی بیشتر تسریع شود. علیرغم کنفرانس‌ها و توافق‌نامه‌هایی که ادعا می‌کنند این بحران را برطرف می‌کنند، اما کشورهایی که بزرگ‌ترین اهداکنندگان به این بحران هستند، در آن حاکم هستند. علیرغم حرف مفت زدن، و حتی برداشتن چند قدم برای تکامل برخی مراحل در تولید منابع انرژی آلترناتیو به‌جای سوخت‌های فسیلی؛ علیرغم همه این‌ها، ماهیت واقعی سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی حاکی از این است که سرمایه‌داران رقیب میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری را کنترل می‌کنند و به‌ویژه دولت‌های قدرت‌های بزرگ جهانی مجبور هستند که برای بازارها، نیروی کار ارزان و مواد خام، از جمله سوخت‌های فسیلی، و برای کنترل مناطق استراتژیک جهان، با یکدیگر رقابت کنند. این نه‌تنها منجر به نزاع‌های اقتصادی و سیاسی می‌شود، بلکه مکرراً منتهی به جنگ‌ها می‌شود، که خود تأثیر مخربی بر محیط‌زیست دارند. شایان‌ذکر است که ارتش ایالات متحده بزرگ‌ترین نهاد مصرف‌کننده نفت در جهان است.

برای خراب‌تر کردن هرچه بیشتر این وضع، امروز این سیستم یک رژیم فاشیست را در ایالات متحده به قدرت رسانده است، که مصمم است توافقات را بشکند و قوانینی را که حتی اقداماتی جزئی و هرچند کاملاً ناکافی را برای محیط‌زیست پیشنهاد می‌دادند، کنار بگذارد. این رژیم مصمم است نیروهایی را از بند رها سازد که تأثیرشان بر محیط‌زیست، اگر ادامه دهند، می‌تواند واقعا منجر به نابودی تمدن بشری شود.

واضح است که ما فقط یک زمین به‌عنوان خانه بشریت داریم و این بحران اقلیمی فقط می‌تواند به‌صورت اساسی و نهایی در مقیاس جهانی برطرف شود. اما یک‌قدم بزرگ یا جهش را می‌توان با کسب قدرت از سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی در مهم‌ترین سنگرش برداشت و آن را تبدیل به منبع الهام‌بخش و پایگاهی برای پشتیبانی از مردم در سراسر جهان کرد تا برخیزند و قیام کنند و همه سیستم‌ها و روابط استثمار،

ستم، غارت و ویرانی محیط‌زیست و انسان‌ها را که تنها می‌توانند از طریق یک رابطه عقلانی و برنامه‌ریزی‌شده با بقیه‌ی طبیعت به زیستن و شکوفایی ادامه دهد، سرنگون و محو کنند.

از همه این‌ها، بسیار آشکار است که ما در جهانی کاملاً نامتعادل زندگی می‌کنیم. جهانی که چند ده نفر میلیاردی به اندازه نیمی از بشریت فقیر ثروت دارند و تعداد کمی از طبقه حاکم در تعداد کمی از کشورها سرنوشت توده‌های بشریت را تحت سلطه، ستم و کنترل خود درمی‌آورند، با عواقبی که در حال حاضر هولناک است و می‌تواند خیلی زود می‌تواند فاجعه‌بار شود. و در همه مواردی که من درباره جهانی که تحت سلطه سرمایه‌داری-امپریالیستی است در آن زندگی می‌کنیم، روشنگری کرده‌ام، تحت سلطه سرمایه‌داری-امپریالیسم - شاهد عواقب یک سیستم مبتنی بر تملک خصوصی ثروت اجتماعاً تولیدشده، توسط مراکز رقیب سرمایه هستیم. این امر از طریق شبکه‌های تولیدی شامل شمار عظیمی از مردم و در نهایت میلیاردها نفر از مردم در سراسر کره زمین، که مجبور به کار در روابط تولیدی و شرایطی هستند که آن‌ها را استثمار و انسانیتشان را لگدمال می‌کند، صورت می‌گیرد. این فقط حرص و آز نیست که این سرمایه‌داران را وادار می‌کند تا دائماً در جستجوی راه‌هایی برای استثمار هرچه بیشتر مردم باشند- بلکه این واقعیت است که اگر آن‌ها این کار را نکنند یا برخی سرمایه‌داران دیگر این کار را با موفقیت بیشتری انجام دهند (یعنی حتی به بی‌رحمانه‌ترین صورت استثمار بکنند) سپس آن‌ها با این فرجام مواجه می‌شوند که نه تنها عقب‌افتاده بلکه واقعا از دور خارج شده و توسط سایر کوسه‌های سرمایه‌داری خورده شوند و از بین بروند. این **تملک خصوصی ثروت تولیدشده اجتماعی** است و **آنارشی** (رقابت و نزاع داغ) ناشی از این امر، که در نهایت پایه اساسی و هدایت‌کننده همه دهشت‌هایی که در "۵ توقف" متمرکز شده‌اند و شرایطی که توده‌های بشریت در معرض آن هستند.

راه‌حل، جایگزین کردن این سیستم تملک خصوصی (تصرف خصوصی توسط طبقه استثمارگر سرمایه‌دار-م) با سیستمی است که **ثروت به‌طور اجتماعی تولیدشده** نیز به تملک اجتماعی تبدیل شود (توسط حکومتی که واقعا نماینده توده‌های مردم است و نه طبقه استثمارگران سرمایه‌دار) و این ثروت بر اساس برنامه‌ریزی آگاهانه و به نفع منافع مردم جامعه و نهایتاً کلی جهان، استفاده می‌شود. (اینکه چگونه می‌توان این کار را انجام داد، در قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی بیان شده است.) این تفاوت اساسی میان جامعه و جهانی که امروز داریم - و سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی که مجبور به زندگی تحت آن هستیم - با جهانی که می‌توانیم داشته باشیم، است. پل میان این دو جهان، انقلاب است، یک انقلاب واقعی. صادق باشیم: این راه دشواری است. اما هیچ برای پایان دادن به فجایعی که این سیستم دائماً تولید می‌کند، وجود ندارد. و این کار هرچقدر هم که سخت باشد، به شرطی که به روشی صحیح این کار را به‌پیش ببریم، با چشم‌انداز و رویکرد صحیح، اهداف و روش‌های صحیح، استراتژی و برنامه درست را دنبال کنیم، ممکن هست. این همان چیزی است که من می‌خواهم در طی این گفتگو به کندوکاو آن بپردازم.

اول، بگذارید به سؤال مهم و حیاتی که انقلاب واقعا به چه معناست، برگردیم. در ابتدای بیانیه "چگونه می‌توانیم پیروز شویم" کاملاً واضح است که: "یک انقلاب واقعی به معنای تلاش برای ایجاد تغییراتی در درون سیستم نیست. بلکه به معنای سرنگون کردن این سیستم و به وجود آوردن یک سیستم کاملاً رادیکال و به مراتب بسیار بهتر است." و "رادیکال" به معنای به ریشه رفتن است- سیستم کهنه را

باریسه‌هایش حفاری و از خاک درآوردن و آن را با یک سیستم بنیاداً متفاوت، جایگزین کردن. و آنچه راه را برای انجام این کار باز می‌کند، نابود کردن حاکمیت سرمایه‌داری بر جامعه، از طریق شکست دادن و برچیدن نهادهای آن، مانند پلیس و نیروهای مسلح است که به طرز خشونت‌آمیز حاکمیت این سیستم را اعمال می‌کنند و سپس به وجود آوردن نهادهای نوینی که به تغییر رادیکال جامعه و در نهایت تغییر رادیکال جهان به‌طور کلی، خدمت کنند.

چگونگی انجام این کار موضوعی است که من در بخش دوم این گفتگو درباره‌اش صحبت خواهم کرد. در اینجا می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که این (انقلاب-م) کاملاً متفاوت از کسب فقط برخی از اصلاحات تحت این سیستم است. برخی امتیازات دولتی برای مبارزه با بی‌عدالتی‌ها- به‌عنوان مثال، وضع قانون حقوق مدنی، قانون "داکا" که اقامت موقت به برخی مهاجران که به‌عنوان فرزندان (زاده از مادر و پدر مهاجر "غیرقانونی"-م) وارد ایالات متحده شده‌اند را می‌دهد؛ تصمیمات دادگاه مبنی بر تعیین حق سقط‌جنین و ازدواج هم‌جنس‌گرایان- پیروزی‌های سخت و طاقت‌فرسای بود، اما مسئله این است که آنها تنها پیروزی‌های جزئی هستند و تنها با برخی جنبه‌های ستم در این سیستم سروکار دارند، اما کلیت ستم یا منبع این ستم را که خود سیستم است، از بین نمی‌برند. و حتی در مواردی که چنین پیروزی‌های جزئی کسب می‌شوند، تا زمانی که این سیستم در قدرت باقی بماند، نیروهای قدرتمندی خواهند بود که به این دستاوردهای جزئی نیز حمله کنند، آنها را تحلیل برده یا به عقب برگردانند.

همچنین بسیار مهم است که تفاوت بین امکان بهبود شرایط (یا "موفق شدن") برای افراد خاص یا حتی بخش خاصی از ستم‌کشان تحت این سیستم، و واقعیتی که برای کل **توده‌های** مردم ستم‌کش تنها راهی که آنها می‌توانند از شرایط ستم‌کشی‌شان رهایی یابند، **از بین بردن سیستمی است** که آنها را در این شرایط نگه می‌دارد، درک شود. البته حاکمان این سیستم و گماشتگان سیاسی و سخنگویان رسانه‌هایشان همیشه به "داستان‌های موفقیت" افرادی که از صفوف فقرا و ستم‌کشان "برخاستند" و ثروتمند و معروف شدند، یا حداقل به "رؤیای بزرگ آمریکایی" شان و به تبدیل شدن طبقه متوسط محقق شده، اشاره می‌کنند! این مانند رفتن به کازینو است، جایی که، تاکنون، بیشتر افرادی که بازی می‌کنند مکیده می‌شوند و عمیق‌تر در چاه فرو می‌روند، درحالی‌که هر بار برنده‌ای وجود دارد اغلب با صدای بلند زنگ‌ها، آژیرها و غیره، جشن می‌گیرند تا مردم باور کنند که اگر فقط به بازی خود را ادامه دهند، آنها نیز می‌توانند "برنده" شوند.

این موضوع به اهمیت بسیار مهمی می‌پردازد: رابطه بین افراد و جامعه بزرگ‌تر (و جهان) که آنها بخشی از آن هستند. البته هر کس به‌عنوان یک فرد وجود دارد. اما، درعین‌حال، جامعه بزرگ‌تر (و جهان) شرایطی را فراهم می‌کند که افراد در آن وجود داشته باشند و کار کنند، و چشم‌انداز و ارزش‌های خود را شکل دهند. حتی آرزوها و "نیازهای احساس شده" افراد نیز از این طریق شکل می‌گیرند. برای استناد به یک مثال ساده، هیچ‌کس در سال ۱۹۷۰ احساس نمی‌کرد که آنها باید به‌طور مداوم روی تلفن همراه خود باشند- زیرا تلفن‌های همراه هنوز وجود نداشتند. اما وقتی مردم آنها را دارند، همان‌گونه که می‌دانیم بدون داشتن آن، مشکل مهمی برای انجام امورشان دارند!

در اینجا، فرمولی از بنیان‌گذار کمونیسم، کارل مارکس - فرمولی که به "۴ کلیت" معروف شده است، بسیار مناسب و مرتبط است. مارکس نوشت که انقلاب کمونیستی مستلزم و خواستار **محو کلیه تمایزات (اختلافات-م) طبقاتی** در بین مردم است؛ **محو کلیه روابط تولیدی** (روابط اقتصادی) که مبنای آن تمایزات طبقاتی است؛ **محو کلیه روابط اجتماعی** که با آن روابط تولید مطابقت دارد؛ و انقلابی کردن **کلیه ایده‌هایی** که با آن روابط اجتماعی مطابقت دارد. از دیگر بینش‌های مهمی از آنچه مارکس در اینجا به آن می‌پردازد می‌توان به دست آورد، درک این مسئله است، با تأکید دوباره به آن، درحالی‌که مردم به‌عنوان افراد وجود دارند و فردیت آن‌ها مهم است و باید به آن‌ها توجه ویژه‌ای شود، در کل این روابط اقتصادی حاکم و روابط اجتماعی و ایده‌های متناظر است، که به مفهوم اساسی و کلی، افراد و آرزوهای فردی را شکل می‌دهند.

تمایزات (اختلافات-م) بین مردم در چنین جامعه‌ای -ازجمله تمایزات نابرابر و ستمگرانه بین غنی و فقیر، سفیدپوست و غیر سفیدپوست، زن و مرد و غیره- **واقعی و عینی** هستند. سیاست‌مداران حزب دموکرات مدام چیزهایی مانند "ترامپ به‌جای متحد کردن ما، ما را متفرق و پراکنده می‌کند." می‌گویند. اما این اختلافات ناشی از "تفرقه‌افکنی" کسی مانند ترامپ نیست. ترامپ از این اختلافات برای دنبال کردن دستور کار فاشیستی‌اش **استفاده می‌کند**، اما نه او و نه کس دیگری این تمایزات را **ایجاد نکرده** و یا نمی‌تواند ایجاد کرده باشد. آن‌ها ریشه در ماهیت عملکرد و الزامات این سیستم، به‌گونه‌ای که همه این به لحاظ تاریخی تکامل یافته است، دارند. **برای از بین بردن این تمایزات، از بین بردن این سیستم ضروری است.**

از هر آنچه تاکنون گفته شده است، باید روشن باشد که چرا با رأی‌گیری نمی‌توان تغییر اساسی لازم را ایجاد کرد. البته، کسانی که به آن اهمیت می‌دهند و مصمم هستند که کاری در مورد ستم و بی‌عدالتی انجام دهند، دائماً با این تصور که رأی دادن به دموکرات‌ها بسیار مهم است بمباران می‌شوند، زیرا حداقل آن‌ها (دموکرات‌ها-م) گاهی **می‌گویند** که به این امر اهمیت می‌دهند. و این با افزایش قدرت رژیم فاشیستی ترامپ/پنس و حمایت پشتیبانی آن توسط سیاستمداران حزب جمهوری‌خواه، که از بیخ‌وبن به یک حزب فاشیست تبدیل شده، شدیدتر و مصرانه‌تر شده است. آن‌ها به ما می‌گویند رأی دادن به دموکرات‌ها برای انجام کاری برای محدود کردن ضرری که ترامپ می‌تواند انجام دهد (رهبران حزب دموکرات امتناع می‌کنند که بگویند ترامپ باید اکنون از سمت خود کنار گذاشته شود، آن‌ها اصرار دارند که صحبت در این مورد فقط به ترامپ کمک می‌کند!) بسیار مهم است. اما به دلیل راه‌اندازی سیستم انتخاباتی از ابتدای تأسیس کشور، به‌جای انتخاب مستقیم مردمی این کالج انتخاباتی (مجمع برگزیدگان-م)<sup>۰</sup> است که رئیس‌جمهور

<sup>۰</sup> کالج انتخاباتی (دانشکده انتخاباتی! یا مجمع برگزیدگان) بخشی از بدنه رأی‌دهندگان است که توسط قانون اساسی ایالات متحده آمریکا ایجاد شده است. طبق چنان قانونی هر چهار سال صرفاً برای انتخاب رئیس‌جمهور و معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده تشکیل می‌شود. کالج انتخاباتی شامل ۵۳۸ رأی‌دهنده می‌باشد و اکثریت مطلق ۲۷۰ رأی‌دهنده در انتخابات برنده خواهد شد. طبق ماده ۲ بخش ۱، بند ۲ قانون اساسی هر ایالت، نحوه انتخاب‌کنندگان آن را تعیین می‌کند. شمار انتخاب‌کنندگان هر ایالت برابر با مجموع عضویت دولت در مجلس سنا و مجلس نمایندگان است. در حال حاضر ۱۰۰ سناتور و ۴۳۵ نماینده مجلس وجود دارد. علاوه بر این، اصلاحیه بیست‌وسوم این قانون را تصویب می‌کند که ناحیه کلمبیا (D.C.) حق انتخاب تعدادی از گزینه‌ها را ندارد که بیشتر از کم‌جمعیت‌ترین ایالت آمریکا باشد. اما افراد تشکیل‌دهنده این کالج انتخاباتی همان نمایندگان مجلس و سنا نیستند بلکه افراد به دانشگاه رفته و تحصیل کرده‌اند که گویا از طرف شهروندان هر ایالت انتخاب و منصوب می‌شوند! ولی واقعا این افراد تحت تأثیر سیاستمداران پرنفوذ آمریکا (هر دو حزب اصلی) منصوب می‌شوند. برای همین نام آن کالج انتخاباتی (به فارسی دانشکده انتخاباتی) گذاشته شده است. این قانون توسط "پدران مؤسس" آمریکا که اکثرشان از برده‌داران آمریکا بودند به قانون اساسی آمریکا اضافه شد!

انتخاب می‌کنند، و ایالت‌های کوچک با وجود جمعیت کمتر همان تعداد نماینده به مجلس سنا می‌فرستند که ایالت‌های پرجمعیت‌تر- و همه این‌ها بخشی از "مصالحه" ("سازش") با دولت برده‌دار جنوب بود و امروز میراث ماندگار برده‌داری را نمایندگی می‌کند- و به علت دست‌کاری انتخابات کنگره از طریق به‌ویژه سرکوب آراء مردم سیاه‌پوست و لاتین‌تبارها و همچنین دست‌کاری "غیرعادلانه در تقسیم" حوزه‌های رأی (که مناطق به‌گونه‌ای سازمان داده شده‌اند که از نظر جغرافیایی کج و معوج شده‌اند تا مردم متمایل به رأی دادن علیه جمهوری خواهان در حوزه‌های رأی‌گیری محدودی متمرکز شوند، درحالی‌که مردم متمایل به رأی دادن به جمهوری خواهان، به‌ویژه سفیدپوستان "محافظه‌کار"، در چندین حوزه رأی‌گیری متمرکز هستند و همین امر، به آن‌ها امکان می‌دهد که از مزیت بی‌تناسب تعداد بیشتری نماینده به کنگره انتخاب فرستادن برخوردار باشند- به خاطر همه این دلایل اصلاً نمی‌توان یقین داشت که در انتخابات میان‌دوره‌ای پیش رو حزب دموکرات بتواند "موج آبی" خود را به صحنه بیاورد و دوباره اکثریت را در کنگره به دست آورد. و رویکرد دموکرات‌ها برای دست یافتن به این هدف چیست؟ رویکردشان تا حد زیادی این است که کاندیداهایی ارائه دهند که امیدوارند برای "طرفداران ترامپ" جذاب باشند، از جمله نامزدهایی (کاندیده‌هایی) که به "خدمت" خود در ارتش ایالات متحده می‌بالند و در حملات بمباران‌ها و ویرانگری‌های دیگر در خاورمیانه و افغانستان شرکت داشته‌اند. حقیقت این است که، نه تنها لازم است که سیستم را سرنگون کنیم تا به آنچه در "۵ توقف" متمرکز شده و نیز شرایط هولناکی که توده بشریت در جهان تحت تسلط این سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی قرار دارند، خاتمه دهیم، بلکه حتی برای چیزی کمتر از انقلاب- حتی برای جلوگیری از اجرای کامل برنامه و تحکیم بیشتر حاکمیت فاشیستی رژیم ترامپ/پنس ضروری است که نه به حزب دموکرات، بلکه به توده‌های مردم تکیه شود، حصار «سیاست‌های متداول» شکسته شود و برای بیرون راندن این رژیم فاشیست، به‌صورت غیر خشونت‌آمیز بسیج توده‌ای پایدار (بلانقطع-م) سازمان داده شود.

درواقع، نقش اصلی حزب دموکرات "احاطه کردن" و "بومی‌سازی" مخالفت است. به‌عنوان مثال، در زمان حمله ایالات متحده آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، هنگامی که مخالفت گسترده‌ای با آن جنگ رخ داد، حزب دموکرات به این ترتیب در موقعیتی نبود که آنرا بپذیرد و این مخالفت را احاطه و از خط خارج

---

پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در هفته اول ماه نوامبر، هر ایالت رأی خود را مطابق با قوانین ایالتی تعداد آراء عمومی (پاپورال) داده شده را برای انتخاب رأی‌دهندگان ریاست جمهوری شمارش می‌کند. تقریباً تمام ایالت‌ها تمام رأی خود را به نامزد انتخابی برنده در آن ایالت اعطا می‌کنند، مهم نیست که کاندیدا با چند رأی شده باشد. انتخابات کنندگان ایالتی در ماه دسامبر در پایتخت هر ایالت برای اعلام رأی خود جمع می‌شوند. و سپس نتایج به‌دست آمده توسط کنگره تأیید می‌شود. در کنگره‌ای که آن‌ها در ابتدای ماه ژانویه قبل از جلسه مشترک مجلس سنا و مجلس نمایندگان، در سطح ملی و به‌صورت جدول گرافیک روشن شده است. اگر اکثریت آرا برای یک نامزد انتخاب اعلام نشود، مجلس تصمیم نهایی را در یک جلسه انتخابات ریاست جمهوری با یک رأی از طرف هر نمایندگان هر پنجاه ایالت برای انتخاب رئیس‌جمهور به استثنای منطقه کلمبیا اختصاص می‌دهد. رئیس‌جمهور و معاون رئیس‌جمهور منتخب در ۲۰ ژانویه آغاز به کار می‌کنند. درحالی‌که نتایج رأی‌دهندگان انتخابات عمومی را در اغلب انتخابات به نتیجه رسانده‌اند، اما در چند انتخابات، از جمله انتخابات سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۱۶، چنین نبوده است. (این توضیح بخش‌ها با استفاده از اطلاعات ویکی‌پدیا نوشته است. اما همان توجیهات مرسوم که ویکی‌پدیا می‌خواهد به خواننده بدهد را ارائه نداده است.) ... ادامه در صفحه بعد...

نکته این است که مهم نیست چند میلیون نفر و چند درصد از مردم آمریکا رأی به صندوق انتخابات می‌ریزند، این کالج انتخاباتی است که تعیین می‌کند رئیس‌جمهور آمریکا چه کسی خواهد بود! بازی بینیم که کسانی که از طرف سرمایه‌داران پرنفوذ در قدرت حاکم آمریکا در کالج انتخاباتی منتصب شده‌اند که برای اکثریت فرودستان که از دید "پدران مؤسس" بی‌سواد هستند تصمیم بگیرند چه فردی رئیس‌جمهوری است. -توضیح مترجم

کند، زیرا (با برخی استثناها) دموکرات‌ها در کنگره به این جنگ رأی دادند. بنابراین، آن‌ها (حزب دموکرات-م) از تشکل "حرکت کن" (Move On- پیشروی کن) به‌عنوان نوعی از نیروهای "مخالف" استفاده کردند که نقش اصلی آن‌ها فریب‌افزایی بود که با جنگ مخالف بودند و با حمایت حزب دموکرات از جنگ هم مخالف بودند را دوباره به سیاست طبق معمول- به چارچوب و محدودیت‌هایی که در وهله اول آن جنگ را ایجاد کرده بود، بازگرداند. اخیراً، حزب دموکرات و افراد همسو با آن، همین کار (فریب مردم ناراضی از رژیم فاشیست ترامپ/پنس-م) را با توجه به عصبانیت و انزجار که ده‌ها میلیون نسبت به ترامپ به معنای واقعی کلمه احساس می‌کنند، انجام دادند- و از بعضی جهات دموکرات‌ها در واقع خود را "در جناح راست‌تر" ترامپ قرار داده‌اند، به‌ویژه اصرار آن‌ها مبنی بر اینکه مشکل اساسی ترامپ این است که او در حال تضعیف موقعیت غالب (مسلط) آمریکا در جهان است، درحالی‌که در واقع اقدامات "اول‌ازهمه آمریکا" رژیم ترامپ/پنس باهدف افزایش سلطه آن با اتکا به روش‌هایی که نمایانگر یک تهدید جدی برای بشریت است، می‌باشد.

در صورت نیاز به شواهد بیشتر در مورد آنچه واقعاً ماهیت حزب دموکرات است، دو نمونه برجسته دیگر وجود دارد. در کنوانسیون (کنگره) حزب دموکرات در سال ۲۰۱۶، رئیس سابق سیا در لئون پانتا و ژنرال دریایی جان آلن، فرمانده سابق نیروهای آمریکایی در عراق و افغانستان سخنرانان برجسته بودند؛ و هنگامی که برخی از افراد حاضر در کنوانسیون با شعار "نه به جنگ دیگر!" به این دو سخنران پاسخ دادند آن‌ها با تلاش‌های مقامات کنوانسیون برای خاموش کردنشان روبرو شدند و سپس توسط جریان اصلی نمایندگان حزب دموکرات که با صدای بلند فریاد می‌زدند "آمریکا، آمریکا، آمریکا!" خفه شدند. و این به همان اندازه زشت است. فراموش نکنیم که، وقتی جوانان سیاه‌پوست در بالتیمور پس از قتل فرد گری توسط پلیس قیام کردند، باراک اوباما این جوانان را به‌عنوان "اراذل‌واوباش" محکوم کرد، اما او هرگز پلیس را به‌عنوان قاتل رذل که فردی گری را به قتل رساند، محکوم نکرد!

من می‌توانم در این مورد بیشتر بگویم- بیش از یک کوه شواهد وجود دارد که ماهیت و نقش واقعی حزب دموکرات را به‌عنوان ابزار اصلی این سیستم هیولایی و ستمگر نشان می‌دهد- اما یک مشکل اساسی‌تری نیز وجود دارد. واقعیت این است که سیاستمداران حاکم، صاحبان و گردانندگان انواع مختلف رسانه‌های چند میلیارد دلاری، و دیگرانی که در بالای نهادهای اصلی این جامعه قرار دارند، نمایندگان سیاسی و فرهنگی این سیستم هستند. فقط به آن‌ها وقتی درباره نقش امپراتوری ایالات متحده در جهان صحبت می‌کنند، گوش دهید - که می‌گویند این به نفع "ما"، ارتش "ما" و متحدین "ما" است و غیره. و حقیقت عمیق‌تر این است که برای آن‌ها ممکن نخواهد بود که چیزی به‌غیر از نمایندگان و کارگزاران این سیستم باشند. به همین دلیل است که حتی تلاش‌های سرکشانه افرادی که حسن‌نیت دارند برای تبدیل حزب دموکرات به یک نیروی مثبت، محکوم به شکست است. یک‌بار دیگر، به روابط اقتصادی و عملکرد سیستم اقتصادی، روابط اجتماعی که با آن مرتبط‌اند بازمی‌گردیم و اینکه چگونه این سرشت نظام سیاسی و فرهنگ غالب را تعیین می‌کند. اگر سیستم سیاسی در تضاد با این روابط اساسی عمل می‌کرد، جامعه نمی‌توانست کارکردی داشته باشد. به همین دلیل اساسی، احزاب سیاسی که نقش و تأثیر عمده‌ای در این جامعه دارند، احزاب طبقه حاکم- نمایندگان طبقه حاکمه سرمایه‌داری هستند و به‌جز آنچه هستند نمی‌توانند، باشند؛ ابزارهای ستمگری بی‌رحم این سیستم؛ مدیران و مجریان امپراتوری جهانی استثمار و

غارت، مسئول تخریب و ویرانی گسترده کشورها و مردم و یک تهدید بسیار واقعی و رو به رشد برای موجودیت بشریت، از طریق نابودی محیط‌زیست یا نابودی هسته‌ای، هستند.

حقیقت بسیار مهم دیگری که آن‌ها به شما نخواهند گفت: پلیس، نیروهای مسلح، "سازمان‌های اطلاعاتی"، دادگاه‌ها و غیره- همه این‌ها دیکتاتوری سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی نمایندگی می‌کند. همیشه به ما گفته می‌شود که دیکتاتوری یک رهبر قدرتمند است که با مشت بر میز خطابه میزند و دستوراتی را صادر می‌کند که همه باید از آن پیروی کنند. اما جوهر دیکتاتوری به انحصار درآوردن نیروی مسلح و خشونت است که توسط نهادهای "رسمی" اعمال و "مشروع" اعلام شده است- این دقیقاً همان چیزی است که این سیستم ادعا می‌کند، که خشونتی که بارها و بارها توسط نهادهایش، در اینجا (آمریکا) و در سراسر جهان مورد استفاده قرار می‌گیرد، خشونت "مشروع" است، درحالی‌که در واقع کاملاً نامشروع است و روابط وحشیانه استثمار و ستم بی‌رحمانه را اجرا می‌کند.

از طریق رسانه‌ها و به روش‌های دیگر، ما مداوم در معرض شستشوی مغزی در مورد ارتش و به اصطلاح "جامعه اطلاعاتی" این کشور هستیم. برای آشکار کردن حقیقت واقعی: همراه با جنایات جنگی گسترده و جنایات علیه بشریت که به طور مداوم توسط این مجریان امپراتوری ایالات متحده انجام می‌شود، که درگیر کشتار میلیون‌ها و میلیون‌ها نفر مردم- در کره، ویتنام، اندونزی، گواتمالا، جمهوری دومینیکن، شیلی، عراق، و غیره، بوده است یک تجربه شخصی، سرشت فاسد ارتش آمریکا را به نمایش می‌گذارد. در سال ۱۹۷۴، در بازگشت از چین که در آن زمان انقلابی و واقعاً سوسیالیست بود، در هنگام توقف در ژاپن، به یک دستشویی در فرودگاه توکیو رفتم- و دیوارها با اظهارات سربازان آمریکایی پوشانده شده بودند و مواردی مانند که می‌گفتند "کس ژاپنی خوب است. اما هیچ چیز به اندازه کس کره جنوبی خوب نیست!" این نوعی انحراف و اشتباه نبود- این نوع ذهنیت ارتش ایالات متحده را نشان می‌دهد. من درجایی که خواندم را به یاد می‌آورم، در حمله قبلی به عراق، در ۱۹۹۱، خلبانان ایالات متحده ساعت‌ها فیلم‌های مستهجن پورنوگرافی را تماشا می‌کردند تا "برای شروع و افزایش شدت سرعت" انجام حملات بمباران خود آماده شوند. هنوز هم امروز، تأسیسات نظامی ایالات متحده در سراسر جهان توسط فاحشه‌خانه‌هایی احاطه شده است که زنان را به ابزار "خدمت‌رسانی" به سربازان آمریکا تقلیل می‌دهد، و ارتش ایالات متحده یکی از بالاترین میزان‌های تجاوز جنسی به زنان را دارد. این یک حقیقت مهم است که هر ارتشی بازتابی از سیستمی است که برایش می‌جنگد - و این قطعاً در مورد ارتش امپریالیسم ایالات متحده نیز صادق است.

اخیراً، ما در معرض رگبار مزخرفاتی که از مأموریت‌های قهرمانانه نیروی دریایی به عنوان نوعی از بدهای استثنائی تجلیل می‌کند، قرار گرفته‌ایم. خوب، هیچ چیز قهرمانانه‌ای در مورد بخشی از ماشین مکانیزه و دیجیتالی‌شده مرگ، ویرانی و تخریب ارتش ایالات متحده بودن، یا انجام مأموریت‌هایی که آن‌ها برای اجرای خشونت‌آمیز حکم‌های سیستمی که این ارتش در خدمتش است، نیست. آنچه واقعاً قهرمانانه است، و آنچه خدمت بزرگی به بشریت خواهد کرد، ایستادگی در برابر این سیستم و جنایات جنگی بی‌وقفه و جنایاتش علیه بشریت است- و با فرارسیدن زمان، برمی‌خیزیم و نیروی خشونت‌آمیزی که عادت کرده است این سیستم را حفظ کند، شکست دهیم.



ما همچنین در معرض تمجید بی‌پایان پلیس- در تلویزیون، در فیلم‌ها در "فرهنگ عوامانه" به‌طور کلی هستیم- هم‌زمان سیاه‌پوستان و لاتین‌تبارها، به‌ویژه جوانان در گتوها(محل‌های فقیرنشین درب و داغان-م) و محل‌های فقیر لاتین نشین این کشور، به‌طور مکرر به‌عنوان شرور و مآذُن انسان به تصویر کشیده می‌شوند. همه این‌ها به معنی این است که مردم به‌ویژه افراد طبقه متوسط را برای حمایت از یا حداقل عدم مخالفت با حبس گسترده این جوانان و وحشیگری و قتل‌هایی که به‌طور مداوم توسط پلیس انجام می‌شود، به‌ویژه علیه کسانی که قبلاً شرورانه تحت ستم در این سیستم هستند، و آن‌هایی که از هر بخشی از جامعه، که جرات می‌کنند علیه این سیستم شورش کنند، به‌ویژه به روش‌هایی که محدود به "اعتراض معمولی" نیستند را مقید کرده و در زیر غل و زنجیر خویش نگه بیاورند.

سپس "رسانه خبری" طبقه حاکمه وجود دارد. رسانه‌هایی مانند فاکس (به‌سختی می‌توانم آن را ) "نیوز"(بگویم) وجود دارد، که نماینده بخش فاشیستی طبقه حاکمه است- که هدف از آن تحمیل عریان(آشکار) دیکتاتوری سرمایه‌داری بدون حاکمیت قانون و دشمنی علنی با سایر بخش‌های طبقه حاکم که این فاشیست‌ها آن‌ها را دشمن می‌دانند و سرکوب شرورانه علیه مهاجران، سیاه‌پوستان، مسلمانان، زنان و دگرباشان جنسی می‌دانند - و همه کسانی که تخریب و مجرم‌انگاری‌شان برای برنامه فاشیستی "آمریکا را دوباره شکوهمند کردن" ضروری است. دروغ گفتن، تحریف منظم(سیستماتیک) واقعیت، عملکرد و رسالت این رسانه‌ها است. از طرف دیگر، نیویورک تایمز، واشنگتن‌پست، سی ان ان، ام اس ان بی سی(MSNBC) و غیره وجود دارند که نماینده جناح(بخش) "جریان اصلی" طبقه حاکم(جناح حزب دمکرات طبقه حاکمه-م) هستند که طرفدار "هنجارها"( چیزی که معمولی، نهادینه‌شده یا نمونه قابل قبول شده- استاندارد- در جامعه است-م) و "اصول و رویه‌های دموکراتیک" هستند که در واقع دیکتاتوری سرمایه‌داری را مجسم و تسهیل می‌کند اما در عین حال این دیکتاتوری را پنهان می‌کند. این رسانه‌های "جریان اصلی" - بعضی مواقع هنگامی که به آن‌ها در جهت منافع طبقاتی حاکم خدمت می‌کند- برخی از حقیقت‌ها را می‌گویند، و آن‌ها بیشتر مواقع که به آن منافع خدمت می‌کند دروغ می‌گویند و تحریف می‌کنند.

اختلافات و نزاع بین این بخش‌های(جناح‌های) مختلف طبقه حاکمه با چیرگی و به قدرت رسیدن رژیم فاشیستی ترامپ/پنس شدت گرفته است. اما، حتی باوجود این اختلافات، همه آن‌ها نماینده همان سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم و به‌ویژه امپراتوری استثمارگر ایالات متحده آمریکا هستند. و، همان‌طور که در **گمونیسم نوین** نوشتم، این رسانه‌ها «وسیله‌ای برای ارائه اطلاعات به مردم در مورد چیزهای مهم در جامعه و جهان نیستند- و مطمئناً "عینی"(objective) نیستند، اگر این به معنای ارائه دادن واقعیت به همان‌گونه که در واقع است، آن‌ها یک "مطبوعات آزاد" نیستند، به این معنی که تحت کنترل و مدیون منافع قدرتمند قرار نمی‌گیرند. آن‌ها در واقع **دستگاه تبلیغاتی طبقه حاکمه سرمایه‌داری-امپریالیستی هستند.**»

همه‌ی این نمایندگان سیستم مدعی‌اند که به نام مردم حرف می‌زنند و اصرار دارند که آنچه انجام می‌دهند و نحوه عملکرد این سیستم در انطباق با "اراده مردم" است. بله "اراده مردم" - **که دقیقاً توسط این سیستم از طریق ماهیت و قوای محرکه روابط اقتصادی و روابط اجتماعی، و تحت تأثیر سیستم**

سیاسی و فرهنگ غالب که در خدمت آن‌ها این روابط اقتصادی و اجتماعی را تحکیم می‌کند، شکل گرفته است!

بنابراین، اگر تعداد زیادی از افراد، از جمله افرادی که تحت این سیستم رنج بسیاری می‌کشند، آن قدر شست‌وشوی مغزی شده و گرفتار این مزخرفات می‌شوند، چگونه می‌توان همه این موارد را به طریقی اساسی تغییر داد؟ این موضوعی است که من در بخش دوم این گفتگو به‌طور کامل به آن خواهم پرداخت، اما به‌عنوان یک نکته اساسی در درک و جهت‌گیری، این مهم است که تشخیص دهیم که مردم می‌توانند به طرز کاملاً رادیکال (ریشه‌ای-م) مثبتی تغییر کنند- و این اتفاق بارها در طول تاریخ، از جمله تاریخ اخیر در این کشور، به طرز بزرگی در دهه ۱۹۶۰ رخ داده است- اما این تنها با شکستن چارچوب این سیستم و به‌صورت بنیادین فقط توسط سرنگون کردن این سیستم و حرکت به سمت دگرگون کردن جامعه و نهایتاً جهان به‌طور کلی ممکن است اتفاق بیفتد.

امسال پنجاهمین سالگرد ۱۹۶۸ است. حتی نمایندگان و طرفداران این سیستم نمی‌توانند به‌سادگی از اهمیت آن سال و تحولات بسیار مثبت، شورش‌ها، مقاومت‌های رزمنده و رادیکالیزه شدن که مشخصه این جنبش و به‌طور کلی آن دوره بود را نادیده بگیرند. با این حال (همان‌طور که در سریال ۱۹۶۸ سی ان ان می‌تواند دید)، آن‌ها بار دیگر تلاش می‌کنند به‌زور همه این‌ها را در چارچوب منافع طبقاتی و سیاست طبقاتی هیئت حاکمه و به‌ویژه انتخابات ریاست جمهوری آن سال محصور کنند. "مترقی‌ها" نیز وجود دارند که اصرار دارند که "چپ" در سال ۱۹۶۸ با حمایت نکردن از نامزد حزب دموکرات برای رئیس‌جمهور، هوبرت هامفری، اشتباه وحشتناکی مرتکب شد- که به گفته آن‌ها، به ریچارد نیکسون اجازه داد تا در انتخابات پیروز شود و حمایت و انگیزه‌ای را به "جناح راست" در "واکنش جدی" اش علیه جنبش‌های "مترقی" و دستاوردهای دهه ۱۹۶۰، بدهد. آنچه از این انتقاد آشکار می‌شود عدم توانایی کامل یا امتناع چنین "مترقی‌هایی" از دیدن و اندیشیدن ورای حصارهای روابط سرمایه‌داری و حکومت سرمایه‌داری، حتی زمانی که تلاش می‌کند تحلیلی از نوع اوضاعی که در سال ۱۹۶۸ وجود داشت ارائه دهد، موقعی که تعداد زیادی از مردم دقیقاً آن حصارها و محدودیت را به چالش گرفته و از آن جدا می‌شدند، است. با فرارسیدن ۱۹۶۸ و چند سال پس‌از آن، شمار عظیمی از مردم از جمله میلیون‌ها جوان از طبقه متوسط و همچنین توده‌های مردم فقیر و ستم‌کش در این کشور وجود داشتند که توسط یک نفرت کاملاً به‌حق از این سیستم و آرزوهایشان برای دنیایی کاملاً متفاوت و بهتر انگیزه داشتند- و این عمیقاً در اعماق نیروهای مسلح خود این سیستم نیز نفوذ کرده بود- حتی اگر درک بیشترشان توسط احساسات انقلابی مشخص می‌شد که، هرچند بر حق و عادلانه بود، فاقد هرگونه پایه عمیق و مداوم علمی بود. و مشکل و ناتوانی واقعی آن زمان این بود که هنوز یک حزب پیشتاز انقلابی با شالوده و روش علمی، و با جهت‌گیری، استراتژی و برنامه‌ای که می‌توانست بیانگر سازمان‌یافته‌ای را به احساسات انقلابی توده‌ای بدهد و یک تلاش واقعی در ساختن انقلاب را رهبری کند، وجود نداشت.

اکنون این چالش پیش روی ما است. و اکنون، به‌ویژه به دلیل کارهایی که من انجام داده‌ام و رهبریم در طول ده‌ها سال از دهه ۱۹۶۰ ارائه کرده‌ام، ما با کمونیسم نوین روش و رویکرد تکامل‌یافته‌تری نسبت به انقلاب داریم؛ یک رویکرد استراتژیک و نقشه برای انجام این انقلاب را داریم؛ ما قانون اساسی جمهوری

سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی را که یک "پیش‌نویس" با افق گسترده و جامع برای ساختن جامعه‌ای نوین و رهایی‌بخش که هدفش رهایی کردن کل بشریت است، داریم. اما بگذارید رک و صادق باشیم: آنچه ما هنوز نداریم، توده‌های مردم، به‌ویژه جوانانی که همیشه نیروی محرکه اصلی برای هر انقلابی هستند که به‌صفت انقلاب گرویده و در جهت آن رهبری شوند. و اگرچه ما از شالوده و داربست‌های سازمان انقلابی برخورداریم که می‌تواند به‌عنوان نیروی پیشگام که واقعا توانایی رهبری انقلاب تا به آخر را داشته باشد، آنرا ساخت و توسعه داد، اما ما هنوز کادر لازم رهبری را که در همه سطوح و در بخش‌های مختلف کشور باشند، نداریم، که نه تنها عزم و اراده علمی دارند، بلکه همچنین از شالوده علمی برای رهبری مردمی را که بایستی پیش آورده شوند (توده‌های بی‌شماری را به صفوف حزب جذب کنند-م) تا انقلاب رخ دهد، داشته باشند. درحالی‌که برخی از ما که در دهه ۱۹۶۰ انقلابی شدیم، شور انقلابی‌مان را حفظ کرده‌ایم و درواقع شالوده علمی‌مان عمیق‌تر و تقویت کرده‌ایم، بسیاری دیگر دست از انقلاب کشیده‌اند؛ و گرچه به معنای واقعی کلمه ده‌ها میلیون نفر از مردم در این کشور وجود دارند که از بی‌عدالتی‌ها و احساس حقارت تحت این سیستم رنج می‌برند نفرت دارند و می‌توان آن‌ها را نسبت به امکان ایجاد یک جهان بنیادا رادیکال و بهتر بیدار کرد، با این وجود تعداد کمی به صفوف انقلاب آورده شده و به‌عنوان رهبران انقلابی تربیت و تعلیم یافته‌اند. این همان چیزی است که همه کسانی که نمی‌توانند یک روز دیگر تحت این سیستم هیولایی زندگی کنند، و از شدت شور و شوق برای اینکه این سیستم را به زیر بکشند و دنیایی کاملاً متفاوت را به وجود آورند لبریزند، این همان چیزی است که همه ما باید فعالانه در جهت آن کارکنیم: ایجاد صفوف انقلاب (شمار کادرهای حزب-م)- اول، در هزاران نفر و بعد، هنگامی که همه چیز به نقطه تعیین‌کننده می‌رسد، میلیون‌ها نفر به‌عنوان یک نیروی سازمان‌یافته و میلیون‌ها نفر برسانیم و یاد بگیریم که رهبران این انقلاب شویم، رهبرانی که می‌توانند آن میلیون‌ها نفر را به موقعیتی هدایت کنند که آن‌ها بتوانند وقتی زمانش رسید، برای جنگیدن، همه چیز، با یک شانس واقعی برای پیروزی، وقتی زمان فرارسید. اما باید صفوف انقلاب را توسعه داد و این چیزی است که همه آن‌ها که حتی یک روز دیگر نمی‌توانند این سیستم هولناک را تحمل کنند، همه آن‌ها که لبریز از میلی عمیق به پایین کشیدن این سیستم و به وجود آوردن یک جهان بسیار متفاوت هستند، فعالانه باید برایش کارکنیم:

**صفوف انقلاب را به صورت یک نیروی سازمان‌یافته گسترش دهیم**، اول به هزاران نفر برسانیم و سپس آن را به سمت نقطه تعیین‌کننده میلیون‌ها نفر برسانیم و **یاد بگیریم که رهبران این انقلاب شویم**، رهبرانی که می‌توانند آن میلیون‌ها نفر را به موقعیتی رهبری کنند که آن‌ها بتوانند وقتی زمانش رسید، با امکان واقعی پیروز شدن، بجنگند.

این یک انقلاب برای انتقام‌جویی نیست- هدف این نیست که بشریت استثمارشده و ستم‌دیده فرصتی برای تبدیل شدن به استثمارگران و ستمگران بیابند- این یک انقلاب کمونیستی است که هدف آن چیزی نیست جز پایان دادن به همه روابط استثمار و ستم، و تخریب کرامت انسانی و ویرانگری‌های مرتبط با این، در سراسر جهان.

بعد (بعد از یک استراحت کوتاه) ، به سؤال بزرگ خواهیم پرداخت: **چگونه می‌توانیم واقعا انقلاب کنیم.**

\* \* \* \* \*

توضيح مترجم: اين تنها ترجمه بخش اول تحت عنوان " چرا به يك انقلاب واقعي نياز داريم؟ " است. "ترجمه فارسي بخش دوم تحت عنوان " چگونه مي توانيم واقعا انقلاب كنيم " اين سخنراني در دست تهيه است و به زودي منتشر مي شود.

